

گویی که بالماسکه ی بزرگی در کار است. بالماسکه ای که میلیون ها نفر در آن نقش ایفا میکنند. هر یک نقابی بر
چهره: نه برای یک شب. که تا آخرین لحظه ی زندگی



بالماسکه (به فرانسوی):

Balmasque

(نوعی مراسم جشن است که در آن مدعوین با لباس مبدل و نقاب در آن شرکت

می‌کنند. از ویژگی‌های جشن بالماسکه شناخته نشدن افراد شرکت کننده در آن است.

میهمانی‌ها و مراسم بالماسکه، دارای اصالتی تاریخی در قاره اروپا است و ریشه‌های آن به سده‌های میانه بر می‌گردد.

دردهای جامعه

برخی از دردهای جامعه را که سالهاست به آن عادت کرده ایم .

نخستین درد را «اعتقاد» به «الگوی کامل» می‌دانم. تفکری که می‌گوید یک فرد یا باید از همه لحاظ الگو باشد یا اساساً الگو نیست. تفکری که انسانها را «همه» یا «هیچ» میکند. تفکری که هرگز نمی‌پذیرد انسانها، «مجموعه ای از خوبی‌ها و بدی‌ها» هستند و اساساً «انسان بودن» یعنی ترکیب این دو که اگر چنین نبود، یا شیطان بودیم و یا فرشته.

این تفکر هزینه‌های زیادی را به جامعه ما تحمیل کرده است. برای جستجوی الگو نیازمند باستان‌شناسی تاریخی هستیم. جستجوی کسانی چنان دوردست، که بدیهایشان محو شده و تنها فسیلی از خویبهایشان بر جای مانده باشد. در اثر همین تفکر است که از انسانهای زنده تقدیر و تجلیل نمی‌کنیم. چه آنکه می‌توسیم امروز تحسینش کنیم و فردا حرفی بزنند یا کاری بکنند که به مذاق ما خوش نیاید. فقط وقتی مرد و مطمئن شدیم دیگر کاری نمی‌کند و حرفی نمی‌زند، او را - با یک زندگی سانسور شده - به الگوی جامعه بدل می‌کنیم.

نیاموخته ایم که یک نفر میتواند معتاد باشد، اما فلسفه را خوب بفهمد. یک نفر میتواند الکلی باشد، اما خوب شعر بگوید. یک نفر میتواند خیانتکار باشد اما ریاضی را خوب بیاموزد. یک نفر میتواند نماز نخواند، اما اقتصاد را خوب بفهمد. دلیل نمیشود «آنچه خوبان همه دارند» را «من و تو» یک جا داشته باشیم. با تمام وجود بر این باورم که جستجوی کسی که - به سلیقه‌ی ما - هیچ ایرادی ندارد و سراپا حسن است، ریشه‌ی «بت‌سازی» و «بت پرستی» است.

دومین درد را «ظاهر بینی و کوتاه نظری» می‌نامم. ایرادهای جزئی کوچک را «بزرگ» می‌بینیم و ایرادهای بزرگ پنهان را

«کوچک» می پنداریم.

فرهنگی که در آن «دود سیگار را به حلق خود دادن» عیب است. اما «دود خودرو را به حلق خلق دادن» عادی تلقی میشود.

فرهنگی که در آن «مستی از شراب» جرم است و «سرمستی از قدرت»، طبیعی است.

فرهنگی که در آن، «حفظ حجاب» اولویت است اما «پاکدامنی» به فراموشی سپرده میشود.

فرهنگی که در آن، «کثیفی خانه» زشت است اما بیرون ریختن زباله از خودرو، زشت تلقی نمیشود.

فرهنگی که در آن، برداشتن یک قطعه از یک کارخانه، «زدی» است اما خریدن غیر قانونی مجوز یک کارخانه، زیرکی است.

فرهنگی که در آن، اگر «نماز» نخوانی، از حوزه ی دین خارج هستی، اما اگر «غیبت» کردی و «تهمت» زدی، همچنان مومنی.

فرهنگی که در آن، به روز «قضاوت» ایمان داریم، اما صبر نداریم تا «قضاوت در مورد دیگران» را به «روز قضاوت» موکول کنیم.

و بدتر از آن اینکه، جامعه، «ایرادهای کوچک آشکار» را تنبیه میکند و «سرطان های بزرگ پنهان» را تجلیل! چنین میشود که «دختران با تار موی آشکار» دستگیر میشوند و نزدان، با «دم خروس پنهان» در میانه ی شهر آزادانه میگردند.

چنین میشود که آنکس که یک نفر را کشته است، اعدام میشود و آنکه هر روز صدها سال عمر مردم را در پای اینترنت، به دلیل کندی و کنترل محتوا، تلف میکند، آزادانه به زندگیش ادامه میدهد.

به نظر می رسد این نگرش فرهنگی، ریشه ی تاریخی نیز دارد. چنانکه ظاهراً از زمان سعدی، عادت ما بر آن بوده که «سنگ ها» را می بسته ایم و «سگ ها» را رها میکرده ایم...

و در فرهنگی که مردم «به ظاهر» نگاه میکنند، «اشتباهات کوچک» را بزرگ می‌شمارند و «گناهان بزرگ» را نادیده میگیرند، فرهنگی که تو را معصوم می‌خواهد و به تو «حق خطا کردن» نمیدهد، باید هر روز یک «ماسک» بر چهره بزنی. هیچ کس واقعیت تو را نمیداند. در خانه به شکلی زندگی میکنی و در بیرون شکل دیگر. با هر گروه از دوستانت به شکلی حرف میزنی. در رسانه ها یک حرف میزنی و در زندگی شخصی به شکل دیگری زندگی میکنی. در ورود به سازمان خود، چادر بر سر میکنی و شب هنگام، در مهمانی ها برسه میزنی...

گویی که بالماسکه ی بزرگی در کار است. بالماسکه ای که میلیون ها نفر در آن نقش ایفا میکنند.

هر یک نقابی بر چهره: نه برای یک شب. که تا لحظه ی مرگ...



چطور حساسیتهای بی دلیل را کم کنم؟

شاید من هم جزو آن دسته از آدمهایی باشم که در روزهای تعطیل و یا یکی از مراسم های خاص اوضاع و احوال دیندی باشد! چون استرس برنامه ریزی از یک طرف و پس از میهمانی و مراسم هایی که طی شد کاوش و موشکافی صحبت های دوستان یا فامیل از طرف دیگر که عمده آنها را با منظور فرض کرده ام و در مرحله بعد حسابی از خودم بازپرسی میکنم که چه چیزهایی را باید و یا نباید می گفتم و شاید چندین روز یا هفته بر سر این موضوعات عصبی و کلافه میشوم !!!

البتة میدانم که معمولا این طور آدمها در طول روز بارها در يك چرخه معیوب گرفتار میشوند یعنی :

اول- احساساتشان جریحه دار میشود مثلا فکر میکنند : " چرا فلان دوست صمیمیم با من تماس نگرفته است ؟ "

دوم- تمامی دلایلی را که ممکن است دوستش را ناراحت کرده را تصور میکنند : " حتما من چیزی گفته ام که او را ناراحت کرده است ! "

سوم - خودشان با همین تصوراتی که هنوز اثبات نشده در مورد طرف مقابل جبهه گرفته و عصبانی میشوند : " "

خلاصه بعد از ساعت ها تفکرات چرخشی در نهایت متوجه میشود که هیچ اتفاقی نیفتاده و همه این فکر و خیالها اشتباه بوده است . (فلان دوست صمیمی بیمار است یا بشدت گرفتار است و آنقدر درگیر کارهای غیر مترقبه است که فرصت نکرده با شما تماس بگیرد !)

واقعا بعضی از این افراد کاملا مهربان و منطقی هستند اما بطور ناخودآگاه بارها و بارها در این چرخه گرفتار میشوند .

آمار نشان میدهد که تقریبا 15 تا 20 درصد جمعیت دنیا نازک دل و فوق العاده حساس هستند البتة این آدمها نسبت به احساسات سایرین هم بسیار حساس اند و با عواطف آنها هماهنگی دارند یعنی برای غصه های آنها دلتنگ میشوند و اگر آنها دچار مشکلی شوند از کمک دریغ نمیکند .

ولی آدمهای بسیار حساس با مشکل بزرگی روبرو هستند :

وقتی در مورد گفته های دیگران بیش از حد دقت و کاوش کنیم دیگر به اظهارات درست آنها هم واکنش بیش از حد نشان خواهیم داد . به این ترتیب مشکلات را پیچیده تر کرده و تجزیه و تحلیل بی پایان ذهنمان را در بر می گیرد . همین نشخوارهای فکری باعث افسردگی می شود . این خصوصیت به نحوه خود شناسی و تعریف شخصیت خود افراد بستگی دارد .

به عنوان مثال وقتی اعتماد به نفس شخصی فقط به شغل او بستگی داشته باشد وقتی همکاری در مورد او مزاح میکنند به شدت آسیب می بیند در حالی که اگر مادر شوهرش از کثیف بودن شیشه ها حرفی بزند اصلا برایش ناراحت کننده نیست .

تحقیقات نشان میدهد حساسیت به اظهارات منفي دیگران آنقدر در افراد حساس تاثیر گذار است که جراحت عاطفی وارده به آنها همان قسمت از مغز را تحريك میکند که درد جسمی در آن قسمت مغز ثبت میشود . پروفیسور کاگان که چند دهه است در دانشگاه هاروارد در این مورد تحقیق میکند معتقد است به تدریج با صنعتی شدن جوامع حساسیت بشر هم کمتر میشود .

در این بین نباید از نقش جنسیت غافل شد . زنان بسیار بیشتر از مردان در مورد احساسات مردم فکر میکنند . به همین دلیل مردان خونسرد و بی تفاوت ترند و زنان گرم تر قابل قبول تر و بیشتر از مردان روی روابط شان سرمایه گذاری میکنند

به هر حال آدمهای زود رنج که بیش از حد حساس هستند معمولاً در روابط اجتماعی شان به مشکل بر می خورند .

و اما راه حل :

- 1) دقت کنید ببینید با چه کسی حرف میزنید . انتظاراتتان را نسبت به شرایطی که او دارد در ذهن خودتان بپرورید .
- 2) نشخوار فکری ممنوع ! به خود اجازه ندهید که هر فکری که دلتان میخواهد داشته باشید . تلاش ببمورد جهت پیش داوری و ذهن خوانی نکنید .
- 3) یکبار شنیدن کافی است . با دوستانتان مطرح نکنید . مطرح کردن یک موضوع آزار دهنده باعث یادآوری و تکرار سطح اضطراب و افسردگی ناشی از یک پیش داوری می گردد که این خود بیشتر به حساسیت وارده دامن میزند .
- 4) نزدیکترین راه خروجی را پیدا کنید ، یعنی اجازه ندهید تمرکزتان روی موضوع ناراحت کننده باشد .
- 5) اگر انتقادی صورت میگیرد به جای اینکه نوب پیکان انتقاد را به سمت شخصیت خود نشانه بگیرید بیشتر به فکر نقاط مثبت بوده و نسبت به اصلاح موردی که موجب نقد گردیده باشید .
- 6) عاقلانه بیاندهید و عاقلانه صحبت کنید .

7) حق بدهید !



طبیعت چیزی به نام رمانس نمی‌شناسد و از قوانین ژنتیک و تکاملی پیروی می‌کند. انسان اما در پیوند غریزه و فرهنگ و تخیل، دستور طبیعت برای تولید مثل را به دنیای پر رمز و راز عشق و سرمستی مبدل کرده است.

وودی آلن، کارگردان و بازیگر شهیر آمریکایی می‌گوید:

Sex is the most fun you can have without laughing

سکس مفرح‌ترین کاری است که می‌توانید بدون خندیدن انجام دهید

اگر از نقش سکس در روابط زن‌ها و مرد‌ها در چند دهه اخیر صرف‌نظر کنیم، کارکرد اصلی آن در ده‌ها هزار سال گذشته، تولید مثل بوده است. چنین کارکردی هنوز هم در بسیاری فرهنگ‌ها معتبر است. اما در بررسی این کارکرد، از این زاویه، نقش مرد به چند دقیقه حرکات منظم. احتمالاً از غیرمنطقی بودن تقسیم وظایف دو جنس شکفت‌زده خواهیم شد محدود می‌شود و زن وظیفه‌ای نه ماهه به عهده می‌گیرد.

از منظر "تکامل" طرح این سوال اهمیت دارد: چرا زن‌ها که از نظر جسمی و روانی توانایی تولید مثل را دارند، برای بارور کردن تخمک نیازمند جنس دیگری هستند؟ آن‌ها هم در چشم‌اندازی که مبتنی بر دشواری یافتن جفت مناسب است و مادر نیز تنها نیمی از ویژگی‌های موروثی خود را به نوزاد آینده منتقل می‌کند.

برای پاسخ به این سوال کلیدی باید به مرحله‌ای از تکثیر و تولید مثل موجودات زنده در روند تکامل بنگریم و زمانی را به یاد بیاوریم که تولید مثل امر آسانی بود. سلول‌ها در تقسیم خود، بقای خویش با همان ویژگی‌های موروثی را تضمین می‌کردند.

پروفسور مانفرد میلینسکی (مدیر بخش بیولوژی تکاملی موسسه علمی ماکس پلانک آلمان) می‌گوید، دشواری این روند از عوامل بیماری‌زا آغاز شد. در این شکل تقسیم سلولی، عوامل بیماری‌زا پس از مدتی بر سیستم ایمنی موجود زنده با ویژگی‌های ثابت غلبه می‌کردند.

پاسخ تکامل به این مشکل، اختراع سکس بود! یعنی جفت‌گیری موجب تنوع ژنتیکی می‌شد؛ به مقاوم شدن دستگاه ایمنی در مقابل عوامل بیماری‌زا می‌انجامید و نهایتاً به بقای موجود زنده کمک می‌کرد.

غریزه و فرهنگ

هوموساپیانس، طی پنج میلیون سال گذشته "انسانیان یا هومینیدها" که رفتاری صرفاً غریزی داشتند، تبدیل به انسان امروزی حدود ۲۰۰ هزار سال پیش) شدند. قابلیت گفتاری انسان‌ها حدود ۶۰ هزار سال پیش شکل گرفت.

قدیمی‌ترین آثار فرهنگی که بر دیوار غارها یافت شده‌اند عمری ۳۰ هزار ساله دارند. تنها بعد از حل نسبی مشکل تغذیه با اهلی کردن حیوانات و کشاورزی بود که مناسبات اجتماعی و گسترش فرهنگ آغاز شد. در مسیر تمدن، آداب و رسوم و مذاهب منبع تنظیم مناسبات بشری شده‌اند که الزاماً توجهی به نیازهای طبیعی آنها نداشته‌اند و بسیاری از احکامشان بدون توجه به نظم بیولوژیک چند میلیون ساله جسم انسان بوده است.

در بسیاری از موارد حکومت‌ها به کمک نهادهای مختلف اجتماعی با تعیین و تکلیف برای نیازهای طبیعی انسان‌ها، محدودیت‌های شدیدی اعمال می‌کردند و این امر پیش از آنکه لازمه اداره جامعه باشد در خدمت اعمال اراده سیاسی بود. اما انسان امروزی موجودی است که تحت تاثیر دو عامل بیولوژیک و فرهنگ اجتماعی عمل می‌کند. ارتباط این دو عامل نیز به نوبه خود، تحت تاثیر شرایط اجتماعی، اقتصادی هر محیط تنظیم می‌شود و می‌تواند هماهنگ یا متضاد با شرایط باشد.

بهترین مثال در این مورد غذا خوردن است که از صرف سیر کردن شکم، به امری فرهنگی- اجتماعی با آداب ویژه (پیش غذا، غذای اصلی، دسر، آداب غذا خوردن، ظروف و چیدمان) تبدیل شده است.

دستور تکاملی تولید مثل نیز در همین چارچوب از جنبه بیولوژیک صرف خارج شده و به پهنه‌ای فرهنگی، تخیلی یا تغذیلی فرو روییده و البته در ادامه، دستمایه حوزه‌های اقتصادی و تجاری هم قرار گرفته است.

دستورات بیولوژیکی و تفاوت زنان و مردان

در دنیای پستانداران، انسان‌ها جزء استثناهایی هستند که تمام سال از نظر جنسی فعال می‌مانند. زن‌ها حدود ۴۳۰ مرتبه از دوران بلوغ تا یائسگی تخمک‌گذاری می‌کنند. در مقابل میزان تولید اسپرم در مرد‌ها چند صد برابر زنان است و تا سنین بسیار بالا ادامه دارد.

انتخاب جفت مناسب که باعث مقاوم‌تر شدن سیستم ایمنی بدن می‌شود، به طور طبیعی از طریق حس بویایی انجام می‌گیرد. محققان کشف کرده‌اند که در مرحله تخمک‌گذاری، بویی از بدن زن‌ها پخش می‌شود که به افزایش ترشح هورمون تستوسترون و تشدید میل جنسی در مردان می‌انجامد.

همچنین مردان جدا از نورم‌های اجتماعی، زن‌ها را در مرحله تخمک‌گذاری جذاب تر می‌یابند. در تحقیق دیگری روشن شده که زنانی که استریپ‌تیز می‌کنند، در زمان تخمک‌گذاری، انعام بیشتری دریافت می‌کنند. زنانی که از قرص‌های ضدبارداری استفاده می‌کنند و یا مدتی طولانی رابطه جنسی نداشته‌اند، چنین بویی نمی‌دهند.

در یک تحقیق، پروفیسور کلاوس وِکیند و همکارانش از دانشگاه برن سوئیس، زیرپیراهنی مردان مختلف را به زنان این پژوهش روشن کرد که همه زن‌ها، نمونه‌ای را شرکت‌کننده دادند تا با بو کردن آنها، نمونه دلخواه خود را انتخاب کنند. انتخاب کردند که صاحبانشان ویژگی‌های ژنتیکی مناسبی داشتند. یعنی در صورت ترکیب دو ژن، نوزاد احتمالی صاحب دستگاه ایمنی مقاوم‌تری می‌شد.

آلت جنسی مردان می‌تواند هم‌زمان، امر تولید مثل و لذت جنسی را پیش ببرد. اما آمیزش الزاما به رضایت جنسی زن‌ها منجر نمی‌شود. متخصصان بیولوژی علت زیادخواهی جنسی مردان را بالا بردن شانس ادامه حیات ژنتیک می‌دانند. این به روند تکامل باز می‌گردد که هر آمیزش جنسی به دلایل مختلف زیست محیطی منجر به باروری نمی‌شد و در هر باروری منجر به تولد نیز، بخت نوزادان برای زنده ماندن زیاد نبود.

مردها آگاهانه یا ناآگاهانه، تحت تاثیر قواعد فرهنگی نوشته و نانوشته، دائما درگیر این گزینه هستند. اما این ویژگی چند میلیون ساله "نرها" بعد از شکل‌گیری تمدن در دسر آفرین شده است.

در نظر گرفتن این واقعیت، می‌تواند توضیحی باشد بر اشتهای سیری‌ناپذیر یا خشونت‌های جنسی مردان. از این منظر، ماجراهایی مانند جنجال جنسی بیل کلینتون، رئیس جمهور سابق آمریکا یا استراس کان، رئیس پیشین صندوق جهانی پول را می‌توان غلبه رفتار غریزی بر توافق فرهنگی دانست.

سکس یا عشق؛ پرسش همیشگی

مهم‌ترین ارگان جنسی ما، آلت تناسلی نیست بلکه مغز ماست. اما باید پرسید که نحوه تصمیم‌گیری مغز در این میان چگونه عشق است یا سکس؟ اساسا چه دلایلی موجب میل و شور و کشش جنسی ما می‌شوند؟ است.

غریزه و اراده در این عرصه چه اندازه نقش دارند؟ آیا مردها ابراز عشق می‌کنند تا به سکس برسند و زن‌ها سکس عرضه می‌کنند تا به عشق برسند؟

(محققان نظرات متفاوتی در این زمینه دارند، پروفیسور کارل گرامر (محقق رفتارشناسی و بیولوژی تکاملی، استاد دانشگاه وین معتقد است طبیعت چیزی به نام رمانس نمی‌شناسد. او اعتقاد دارد که عشق، پدیده‌ای متعلق به اواخر دوران تکاملی انسان است.)

انتخاب جفت مناسب به واسطه دستورات ژنتیکی انجام می‌شود که بر اساس علائم ظاهری بیانگر سلامتی انجام می‌شوند. مردانگی" هستند و در بقیه موارد به "زن‌ها در سیکل تخم‌گذاری کثش بیشتری به مردانی نشان می‌دهند که نمونه بارز مردانی که رفتار ملایم و نرم‌تری دارند توجه می‌کنند

در مقابل پروفیسور هلن فیشر (انسان‌شناس، استاد دانشگاه راتگرز و عضو مرکز تحقیقات تکامل بشری) معتقد است که عشق امری تکاملی و بسیار قوی‌تر از سکس است. هلن فیشر نویسنده کتاب‌های پر فروش آناتومی عشق، جنس قوی، شیمی عشق و سرمستی نیز هست.

هلن فیشر می‌گوید در پستانداران بعد از انتخاب زوج، میزان ترشح هورمون دوپامین (هورمون احساس رضایت) دو برابر می‌شود، میزان تاثیر این هورمون در موجودات مختلف متفاوت است، به عنوان مثال: در موش‌سی ثانیه، در فیل پنج روز، در شامپانزه دو هفته، در روباه بیست روز و در انسان‌ها تا بیست و یک سال طول می‌کشد

عملکرد سکس و عشق کاملا متفاوت است. معمولا بعد از سکس برای مدتی میلی به انجام دوباره آن وجود ندارد، برعکس کسی که عاشق می‌شود، کنترلی بر جسم و ذهن خود ندارد و به طور سیری‌ناپذیر و شبانه روزی به وصال فکر می‌کند در بررسی فعالیت مغزی افرادی که در عشق شکست خورده‌اند، دیده می‌شود که فعالیت مغز آنها، مشابه فعالیت مغز افراد معتاد به کوکائین است. یعنی عشق را می‌توان یک نوع اعتیاد دانست

سکس در دنیای امروز

بعد از انقلاب جنسی اواخر دهه شصت میلادی در کشورهای صنعتی و تغییر مناسبات اجتماعی، مرحله جدیدی در مناسبات انسانی ایجاد شده است که دیگر محدود به روابط پذیرفته شده زن و مرد نیست. نقش‌ها پیوسته بازتعریف می‌شوند و اشکال نوینی جایگزین هم می‌شوند

تغییرات فرهنگی را می‌توان از جایگاهی اخلاقی و سلیقه‌ای تائید یا تکفیر کرد اما این تغییرات که محصول ساختار پیچیده اقتصادی اجتماعی هستند جدا از علاقمندی‌های ما رخ می‌دهند

در جوامع عشیرتی و کشاورزی، نیاز عمده به نیروی کار بود و تشکیل خانواده و تولید مثل، راه مستقیم تامین این نیرو به شمار می‌رفت. تا پیش از شکل‌گیری جوامع صنعتی و خدماتی، خانواده پر جمعیت از اهمیت بالایی برخوردار بود. در این نقش هزاران ساله برای اکثریت زنان، جایی برای حق و احساس رضایت فردی نبود. اما در پی رشد جوامع صنعتی و فعال شدن زن‌ها در تولید و استقلال اقتصادی و برابری تدریجی حقوقی و قانونی، بازتعریف نقش، جایگاه و نیاز زن‌ها در رابطه جنسی آغاز شده است

سکس در مناسبات اقتصادی دنیای امروزی، در خدمت سودآوری نیز قرار دارد. بخش اقتصادی علوم پزشکی تبلیغ می‌کند که مردان به طور طبیعی در هر شرایطی می‌توانند از نظر جنسی فعال باشند وگرنه مشکلی جسمانی دارند که با ویگرا درمان می‌شود.

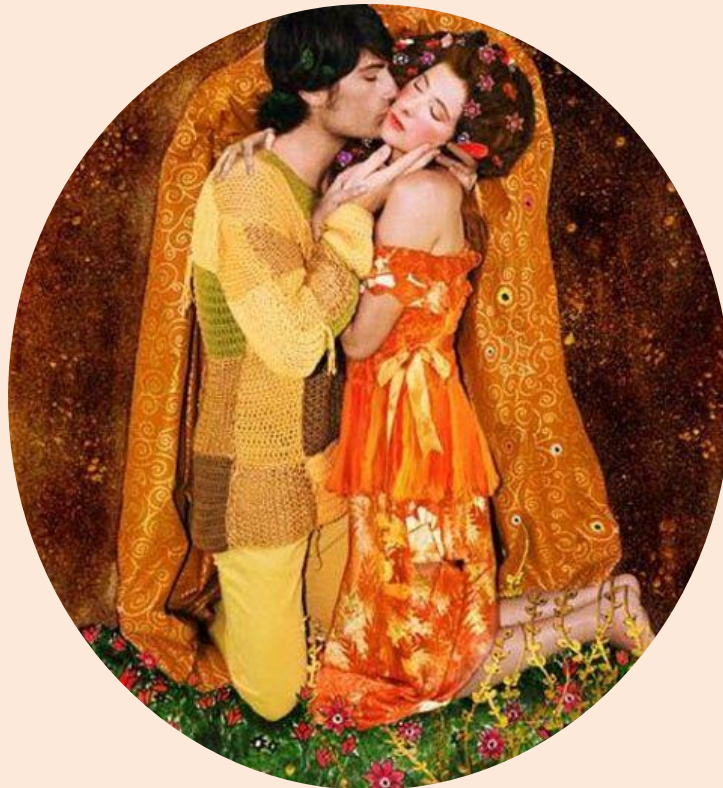
صنعت پورنوگرافی هم از عوامل موثر شکل‌گیری تخیلات جنسی مردان است و تعریفی نادرست از زن‌ها و نیازهایشان ارائه می‌دهد. این صنعت با ارائه تصاویری به ظاهر تابوشکن، به جذابیت رازگونه و چند وجهی رابطه جنسی آسیب می‌رساند و آن را در حد عملی بیولوژیک تقلیل می‌دهد.

انسان مشخصات بیولوژیک میلیون‌ها ساله‌ای دارد که بخش اعظم آن همچنان ناشناخته‌است. فرهنگی چند ده هزار ساله با ویژگی‌های فردی، تربیت خانوادگی و اجتماعی نیز انسان را همراهی می‌کند. این مجموعه پیچیده، مانعی در برابر پاسخ واحد و نهایی به احساسات جنسی، سکس و چرایی آن نزد انسان است.

هوودی آلن تعبیر قصار دیگری در مورد سکس دارد

Is sex dirty? Only when it's being done right

- آیا سکس کار کثیفی است؟ -
- فقط وقتی که درست انجام شود -



سامبو یا ازدواج سفید از استکهلم تا تهران

نسرین اسفندیاری

• ازدواج سفید (ایران) یا سامبو (سوئد) سبکی از زندگی مشترک است که در آن دو نفر بدون ازدواج رسمی یا مدارکی ثبت شده باهمدیگر زندگی می کنند و رابطه عاطفی و جنسی با یکدیگر دارند. زندگی مشترک بدون ازدواج رسمی، در بسیاری از نقاط جهان هنوز به صورت گسترده پذیرفته نشده است. اما... ..



ازدواج سفید (ایران) یا سامبو (سوئد) سبکی از زندگی مشترک است که در آن دو نفر بدون ازدواج

رسمی یا مدارکی ثبت شده باهمدیگر زندگی می کنند و رابطه عاطفی و جنسی با یکدیگر دارند. نسرین اسفندیاری
زندگی مشترک بدون ازدواج رسمی، در بسیاری از نقاط جهان هنوز به صورت گسترده پذیرفته نشده

است. اما، در دهه های اخیر، زندگی مشترک خارج از ازدواج رسمی، تحت تاثیر تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در غرب و دیگر نقاط جهان آرام آرام بصورت سبکی قابل قبول در آمده است. نسل جوان امروزه نگاه دیگری به ازدواج دارد. آنان لازم می دانند برای شناخت بیشتر همدیگر، قبل از ازدواج مدتی با هم زندگی کنند! اما علت های دیگر شکل گیری و تمایل افراد به همزیستی بدون ازدواج رسمی چیست؟ جایگاه و اعتبار اجتماعی همزیستی خارج از ازدواج رسمی در کشورهای که این سبک از زندگی قدمت بیشتری دارد چگونه است؟

در نوشته قبلی خود، ازدواج سفید معضل اجتماعی یا ضرورتی گریز ناپذیر؟! بر آن بودم، که چگونه در جریان دگرگونی های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و گسترش شهرنشینی ی چند دهه اخیر فرم ازدواج و تشکیل خانواده در ایران دگرگون شده است. با تغییر در فرایند ازدواج و تشکیل خانواده، به همراه آن، ازدواج سفید در تهران و دیگر کلان شهرها در حال گسترش است. در تحلیل خود از فرایند پیدایش ازدواج سفید، پدیده شهرنشینی و مدرنیزاسیون را به عنوان یک مکانیزم مؤثر، برای تحولات اجتماعی، به ویژه دلایل تغییر روابط بین انسانها مورد توجه قرار دادم. زیرا شهر نشینی و مدرنیته بعنوان محرکی نیرومند، با ایجاد نهادهای اداری، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود توانسته است موجب تغییر و تحول در عرصه ی نهادهای اجتماعی، زندگی و مناسبات خانوادگی شود.

در این نوشته برآنم که به دلایل و چگونگی شکل گیری و رشد پدیده "سامبو" در سوئد بپردازم. در این زمینه لازم است به چالشها و دشواری های قانونی، مخالفت های اجتماعی و برخوردهای کلیسا پرداخته شود. هدف و پرسش اصلی من در این بررسی این است، چرا پدیده همزیستی بدون ازدواج رسمی با وجود تفاوت های فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و دینی در دو کشور ایران و سوئد شکل گرفته است؟

خانواده، ارزشهای ساختاری درونی آن و روابط بین اعضای خانواده به عنوان یک نهاد بسیار مهم اجتماعی مورد توجه بسیاری از فمینیستها، جامعه شناسان، مردم شناسان و روانشناسان قرار گرفته است. آنان معتقدند نهاد خانواده یک نهاد

اجتماعی است که بر مبنای سلسله مراتب و جداسازی جنسیتی "مردانگی و زنانگی" ساخته شده است. در این ساختار جنسیتی مردانگی، به عنوان ارزشی برتر در خانواده و به عنوان معیار سنجش در جامعه قرار گرفته است

(Lövkron &Lundgren &Meurling)

در کشور های غربی تحولات اقتصادی، تغییر در شیوه معیشت از کشاورزی به صنعتی و خدماتی و گسترش شهرها، شاخص های اصلی در تحول ساختار و نقشهای جنسیتی در خانواده محسوب می شود. الگوی تحولات اقتصادی و سیاسی سوئد در سال ۱۹۵۰-۱۹۸۰ باعث تحولات اجتماعی و فرهنگی زیادی شده است. تحولات نه تنها بخش مهمی از فرهنگ عمومی جامعه سوئد را تغییر داد، بلکه باعث تحول در ساختارهای اجتماعی و جنسیتی شد. شهرهای بزرگ از جمله استکهلم کانون مهمی برای ایجاد و بروز شیوه ها و ارزشهای نوینی شد. در گذشته و تا زمانی که کلیسا نقش و قدرت نفوذ بیشتری در جامعه سوئد داشت، ازدواج رسمی تنها شکل همزیستی و تشکیل خانواده بود. اخلاق مسیحی و مسیحیت لوتری، بیشتر بر جنبه های اخلاقی و دینی ازدواج تاکید کرده و جنبه های دنیوی آن را رد می کردند. ازدواج عهد و پیمان مقدسی بود برای ادامه نسل، پایداری خانواده و جلوگیری از زنا. کلیسا های سوئد همچنان با حمایت قانون، مسئول کنترل افراد و خانواده بودند تا آنان مطابق با تعالیم اخلاق مسیحی لوتری زندگی و عمل کنند. کلیساها، برای حفظ فرامین مذهبی و عفت عمومی، در چارچوب نظم و انضباط دینی، قدرت قانونی داشتند که مجازاتهای سنگینی را برای متخلفین اتخاذ کنند. به همین جهت ثبت ازدواج نه تنها برای فرد بلکه برای کلیسا و دولت از اهمیت حیاتی برخوردار بود.

توسعه شتابان تجارت، صنعت و رونق اقتصادی دهه ۱۸۵۰-۱۸۹۰ در سوئد باعث بوجود آمدن کارخانه ها، کارگاه های تولیدی و رشد تقاضای نیروی کار در شهرها از جمله در استکهلم شد. این جابجایی، باعث تحولات دموگرافیک، گسترش شهرها و تغییر مناسبات اجتماعی در شهرهای سوئد شد.

(Hammarström, ۱۹۷۰).

بی کاری و فقر در روستاها و شهرهای کوچک باعث کوچ روستائیان بی زمین و بیکار به استکهلم شد. مارگارت موتویک مورخ و جامعه شناس سوئدی معتقد است، انقلاب صنعتی نه تنها باعث تحولات جغرافیایی و طبقاتی مردان و زنان لایه پایین در استکهلم شد، بلکه موجب دگرگونی در الگوی ازدواج هم شد. در میانه سده ۱۸۰۰، شهر استکهلم به بی اخلاقی شهرت یافته بود. مردم در شهرهای دیگر تصور میکردند که بی بند باری و بی اخلاقی در استکهلم شدت یافته است. این بدان سبب بود که سبک جدیدی از همزیستی میان کارگران و تازه واردین در استکهلم رسم شده بود که خارج از ازدواج رسمی و مقررات کلیسا بود. این نوع زندگی، غیر قانونی محسوب می شد و متخلفین آن قانوناً مجازات می شدند. با وجود این مجازاتها، طبق آمار ۱۸۶۰ در سوئد تقریباً % ۴۱ کودکان، مادران مجرد داشتند.

(Matovic, ۱۹۸۴).

از آن جای که این نوع از همزیستی بیشتر در استکهلم رایج شده بود، به همزیستی استکهلمی و یا ازدواج به سبک استکهلمی شهرت یافت.

اما ازدواج استکھمی چیست؟ آیا ازدواج استکھمی تنها یک مفهوم برای یک زن مجرد است که فرزندی خارج از ازدواج رسمی بدنیا آورده ، یا شکلی از رابطه جنسی است که با زندگی در پایتخت همراه بوده است؟ شهر استکھم ، پایتخت سوئد بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۸۵ بطور جهشی رشد نمود و جمعیت آن از ۹۳۰۷۰ نفر به ۲۴۶۴۵۴ نفر افزایش پیدا کرد.

(Motovic ۱۹۸۴).

گوستا اه لبری

(Gösta Ahlberg)

محقق و مورخ سوئدی، در کتاب " رشد جمعیت و شهرنشینی در سوئد" علت رشد بی سابقه شهر استکھم را افزایش کار در کارخانه ها ، رونق در ساخت و ساز، پیدایش و رشد موسسات خدماتی و رختشویی می داند . در سایه این تحولات بود که مردم از شهرو روستاهای دیگر به استکھم نقل مکان کردند. همچنین نیاز به خدمتکار در خانوادههای بورژوازی ، باعث جذب بسیاری از زنان مجرد بیکار روستاها به شهرها شد. کوچ به شهرهای بزرگ و تحرکات جغرافیایی از یک سو، موجب ضعیفتر شدن ارتباطات خانوادگی و خویشاوندی شد و از سوی دیگر، زندگی در فضای متفاوت شهری ،تجمع انسان های ناشناس با گرایشات و فرهنگهای گوناگون ، موجب ارتباطات گسترده تر و آزادانه تر شد . مارگارت موتویک ، در رساله خود به نام "ازدواج استکھم: تشکیل خانواده و انتخاب شریک زندگی در استکھم ۱۸۵۰-۱۸۹۰" می نویسد: گروه های زیادی از کارگران و ساکنان جدید استکھم به قدری فقیر بودند که توانایی پرداخت هزینه های اضافی و حاشیه ای ازدواج رسمی را نداشتند. او معتقد است بجز فقر و هزینه بالای مراسم عروسی موانع دیگری مانند قوانین حقوقی برای زنان ،مشکلات اداری ، گواهی مرخصی و رضایت سرپرست خانواده برای ازدواج وجود داشته است. مارگارت موتویک در تحقیق خود به چند نکته بسیار مهم دیگری درباره علت باقی ماندن افراد در همزیستی غیر رسمی اشاره می کند. او معتقد است تمایل برای همزیستی غیر رسمی، بیشتر در میان زنان مجرد شاغل طبقه کارگر که تحت تکلف و قیمومیت مرد دیگری نبودند و از نظر اقتصادی خودکفا بودند، طرفدار بیشتری داشت . او علت این امر را تبعیض قانونی زنان ، استقلال مالی و قدرت تصمیم گیری زنان شهری می داند که مایل نبودند آن را در اختیار مردان خود قرار دهند. قوانین حقوقی ازدواج در سوئد تا اواسط دهه ۱۸۰۰ ، بسیار پدرسالارانه و مرد سالارانه بود. جایگاه زنان در جامعه بسیار پایین بود و آنان فرد حقوقی و حقیقی در جامعه بشمار نمی آمدند . مردان به عنوان سرپرست ، صاحب همه اموال ، قیم همه زنان ، کودکان و خدمه در خانواده و جامعه بودند. در طول سالهای ۱۸۵۰-۱۹۲۰ تفاوت حقوقی و اجتماعی بین زنان مجرد و زنان متأهل بطور چشم گیری زیاد بود. زنان مجرد تا قبل از سال ۱۸۵۸ تا سن ۲۵ سالگی تحت تکلف پدران خود بودند. این قانون در سال ۱۹۶۳ تغییر کرد و زنان مجرد به طور خودکار در این سن فرد حقوقی و حقیقی محسوب میشدند. اما زنان متأهل تا سال ۱۹۲۰ همچنان تحت تکلف و قیمومیت شوهران شان بودند و فرمهایی که در امر آموزش تحصیلی و حرفه ای زنان صورت گرفت تنها شامل زنان مجرد بود. قابل توجه است که همین زنان بعد از ازدواج حق قانونی خود را از دست میدادند و اگر دوباره طلاق می گرفتند حق قانونی خود را باز پس می گرفتند .از سال ۱۸۸۴، سن

قانونی شدن زنان مجرد به ۲۱ سال، همانند مردان کاهش یافت.



مطالعه آمار از ازدواج و تشکیل خانواده در سوئد نشان می‌دهد که متوسط نرخ سن ازدواج از سال ۱۸۹۰ به بعد روندی افزایشی داشته است. (Matovic, ۱۹۸۴) سن ازدواج تا قبل از ۱۷۳۴ برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال بود. اما این سن بعدها به ۱۵ سال برای دختران و ۲۱ برای پسران تغییر کرد. در سال ۱۸۹۲ سن ازدواج برای دختران به ۱۷ سال افزایش پیدا کرد و سن ازدواج مردان همچنان ۲۱ سال باقی ماند.

مارگارت موتویک در تحلیل خود از ازدواج و خانواده بین دهه ۱۸۵۰-۱۸۸۰ می‌نویسد که، در آن دوران مرسوم نبود نامزدها قبل از ازدواج رسمی زیر یک سقف با هم زندگی کنند. رسم و فرهنگ غالب برای تشکیل خانواده و زندگی مشترک در میان طبقات متوسط دراستکهلم عمدتاً بعد از ازدواج رسمی در کلیسا صورت می‌گرفت. اگرچه در میان این طبقات نیز روابط مجردی وجود داشتند. اما در میان طبقه کارگر استکهلم روابط جنسی و هم‌زیستی بدون ازدواج خیلی غیر معمول نبود. گاهی اوقات ازدواج‌ها پس از چند سال زندگی مشترک و باوجود فرزندانی صورت می‌گرفت. اما برخی از کسانی که به سبک

(stockholmskaäktenskap)

همزیستی استکهلمی با هم زندگی میکردند، می‌توانستند ادعا کنند که نامزد هستند. مزیت استفاده از این تاکتیک اولاً بهانه موثری بود برای کم کردن فشار و اصرار کلیسا برای ازدواج آنها، زیرا کشیشها فکر میکردند که نامزدها به هر رو روزی ازدواج خواهند کرد. ثانياً زنان که با ازدواج رسمی اعتبار قانونی خود را از دست میدادند با این روش می‌توانستند امتیاز زن آزاد و مجردی خود را در جامعه حفظ کنند. و ثالثاً کودکان نامزدها فرزندان نامشروع محسوب نمیشدند و میتوانستند از پدر ارث ببرند.

بررسی ۱۵۰ ساله اخیر تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سوئد نشان می‌دهد که بین تغییرات ساختاری و تغییرات ارزشی رابطه متقابلی وجود دارد. تغییرات ساختاری همیشه به تغییرات ارزشی انسانها منجر شده است. مارگارت موتویک نیز براین نظر است که تحولات ساختاری و ارزشی در جامعه تأثیر متقابلی بر خانواده و شرایط زنان در جامعه داشته است. او فرایند تحولات را نه تنها موثرتر تغییر ساختار خانواده و موقعیت زنان می‌یابد بلکه این تحولات را زمینه‌ای برای رشد هنجارهای جدید جنسیتی و خانواده‌گی ارزیابی می‌کند. اما ما بیشترین تأثیرات و تحولات در زمینه زیر ساختهای اجتماعی را در حوضه وظیفه اعضای خانواده و نقش جنسیتی آنها مشاهده می‌کنیم. امروزه در سوئد، ازدواج به سبک استکهلمی و یا همزیستی بدون ازدواج رسمی sambo، یکی از معمولی‌ترین شکل همزیستی و تشکیل خانواده است. تقریباً اکثر سوئدی‌ها تجربه همزیستی کوتاه و یا بلند مدت را قبل از ازدواج رسمی تجربه می‌کنند. آمار نیز نشان میدهد که سه چهارم زنان و مردان، بدون ازدواج با یکدیگر زندگی می‌کنند. بسیاری از کودکان در خانواده‌هایی متولد میشوند که پدران و مادران با هم ازدواج رسمی نکرده‌اند. مورخ اقتصادی J.H.Hanbakkuk و جمعیت‌شناس J.Hajani که در دوره‌های مختلف تاریخی ازدواج و تشکیل خانواده در سوئد را بررسی کرده‌اند، بر این نظر هستند که دگرگونیهای اجتماعی و

اقتصادی تأثیرات مثبت و منفی مستقیمی بر روی خانواده و اعضای آن گذاشته است. پژوهشها، همچنین نشان میدهد که ارتباط معکوسی بین رشد اقتصادی و اشتغال زنان، با سن ازدواج و تشکیل خانواده وجود دارد. اگر چه خانواده گرایی و هویت خانوادگی، هنوز ارزشی قوی در کشور سوئد محسوب می شود، اما خانواده به عنوان کوچکترین جمع اجتماعی نسبت به گذشته دارای پایداری کمتری شده است. امروزه اعضای خانواده دارای استقلال بیشتری هستند و خانواده، کمتر عملکردهای سنتی اجتماعی خود را انجام می دهد و نهادها و موسسات دیگرعهده دار بسیاری ازوظایف خانواده شده اند. جایگاه، قدرت و نقش جنسیتی زنان و مردان در خانواده و جامعه دستخوش تغییرات زیادی شده است. نرخ بالای اشتغال زنان، همراه با آسان تر شدن طلاق، کاهش بارداری و رشد میزان تحصیلات زنان با این تغییرات در ارتباط هستند. امروزه فرم خانوادگی گسترده به خانواده هسته ای و اشکال مختلف دیگری از همزیستی تغییر کرده است. استقلال مالی همسران، تقسیم قدرت و تصمیمگیری در خانواده، بیشتر آنان را همدم و هم طراز کرده است. همسرگزینی یک انتخاب شخصی است که توسط زن و مرد صورت می گیرد. و برتری و قدرت جنسیتی ی جنس مذکر به عنوان تنها سرپرست و نان آور خانواده دارای مقبولیت کمتری شده است و رو به کاستی است. در نوشته قبلی خود، ازدواج سفید معضل اجتماعی یا ضرورتی گریز ناپذیر؟! بررسی داشته ام بر روند رشد جدیدی از الگوی همزیستی و مکانیزمهای مهم رشد آن در ایران. این پژوهش نیز نشان داد که تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سوئد، اقتدار مردانه در خانواده را به هم ریخته است. در این تحلیل ها نشان داده شد، پدیده شهرنشینی و مدرنیزاسیون محرک مهمی برای پیدایش فرایند همزیستی خارج از ازدواج رسمی بودند. دیگر پیامد، تغییر و حرکت از نظام خویشاوندی گسترده و خانواده سنتی روستایی به خانواده هسته ای شهری بوده است. در این دو پژوهش همچنان نشان داده شد که رشد شهرنشینی و مدرنیزاسیون بهبودی شرایط زنان آن دو کشور را به همراه داشته است. گسترش تحولات همچنین از یک سو باعث رشد تحصیلات و اشتغال زنان آن کشورها شده و از سوی دیگر باعث کاهش میزان بارداری، ازدواج و سن ازدواج شده است. اما بررسی رشد همزیستی خارج از ازدواج در این نوشته و مقایسه دو کشور ایران و سوئد به معنای یکسان دیدن تغییرات و تحولات آنها نیست. زیرا دو کشور از نظر ساختارهای رو بنایی وزیر بنایی تفاوتی فاحشی با هم دیگر دارند. مسلماً نمی تواند، فرایند تحولات اجتماعی و رشد تمدن در کشورهای مختلف به یک شکل باشد. زیرا تفاوتی، بین کشورها غیر قابل انکار است. و نکته مهم این که تحولات اجتماعی بصورت مکانیکی انجام نمی گیرند و ناشی از دینامیسم های درونی و بیرونی اجتماعی هر جامعه هستند. به همین جهت، بررسی تغییرات و تحولات هر کشوری را باید جداگانه و از زاویه های مختلف و شرایط جغرافیایی و بومی آنها بررسی شود. اما جبر روند تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و رشد شهرنشینی و مدرنیسم فاکتورهای مهم در تحولات کشورها هستند که موجب کنش های اجتماعی مشابه هم شده اند. و اشاره به این نکته نیز ضروری است که، تغییرات بدست آمده در حوضه اجتماعی و فرهنگی فرا مرزی و اجتناب ناپذیر است و محصول شهرنشینی گسترده در جوامع امروزی محسوب می شوند که ما در بسیاری از کلان شهرهای جهان شاهد رشد آن هستیم.

*نسرین اسفندیاری کارشناس ارشد و پژوهشگر مسائل جنسیتی و متخصص برابری جنسیتی در سوئد.

